

هر کسی دوست دارد تا در همه ابعاد وجودی و جهات زندگی‌اش ترقی داشته باشد و به مراتب و درجات عالی دست یابد. از آنجا که دنیا دارالاسباب است باید اسباب و وسایل ترقی را شناخت و از آنها استفاده کرد. نویسنده در این مطلب نگاه امام جواد(ع) درباره اسباب واقعی ترقی را بیان کرده است.

دنیای اسباب

با نگاهی به اوضاع دنیا به سادگی و آسانی می‌توان دریافت که دنیا دارالاسباب است و برای رسیدن به هر چیزی نیازی است تا سبب مناسب آن شناخته و به کار گرفته شود. در احادیث نیز این معنا مورد تأکید قرار گرفته است؛ چنانکه در روایت آمده است: «بی‌الله نایجری الاشیاء الاسبابها، خداوند امتناع دارد که چیزی را جز به وسیله پاب آنها به اجرا درآورد.»

(بحرالانوار، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴، حدیث ۱۴ و ۱۵ و همان، ص ۱۶۸، باب ۲۲، حدیث ۱).

امام صادق(ع) می‌فرماید: خداوند برای هر چیزی سببی و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی کلیدی و برای هر کلیدی علمی و برای هر علمی بایی گویا قرار داد. هر که آن باب ناطق را بشناسد، خدا را شناخته و هر کس انکار کند، خدا را انکار کرده است. آن باب، پیامبر خدا و مائمه، (بحرالانوار، ج ۲، ص ۹۰ و ج ۲، ص ۱۶۸)

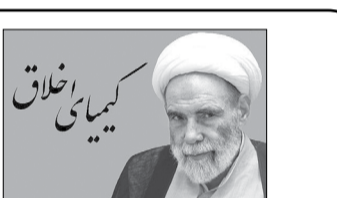
این قاعده کلی همه چیز را فرا می‌گیرد، حتی هلاکت الهی نیز به اسباب بستگی دارد، چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ اِذا ارادنا ان نهلك قریه امرنا مترفیها فففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا» و هرگاه اراده کنیم ابادی را هلاک کنیم به مترقان آن ابادی فرمان می‌دهیم پس در آن ففسق می‌کنند و حکم نابودی برای آنان ثابت می‌شود. پس آنان را به شدت نابود می‌کنیم. (سراء، آیه ۱۶)

مضمون آیه شریفه این است که نابودی هیچ جامعه‌ای بدون فسق و فجور مرتکبین و بلهوسی و شهوترانی آنهایی که غوطه‌ور در ناز و نعمت می‌باشند، ممکن نیست. نه قومی بی‌سبب، عزیز و سربلند و نه ملتی بی‌سبب، ذلیل و بدبخت و نگون‌بخت می‌شود. نه عزت و سربلندی و اقتدار، خارج از مجاری علل و اسباب است و نه ذلت و سقوط و فنا و اضحلال، راهی غیر از مجاری علل و اسباب دارد.

خداوند در داستان ذوالقرنین به این نکته اشاره دارد که برای استسمایایی به هر چیزی نیاز است تا اسباب مناسب شناخته و به کار گرفته شود. خداوند در آیه ۸۴ سوره کسف می‌فرماید: انا مکنا له فی الارض و ایتناه من کل شیء سببها، پس در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی سبب و وسیله‌ای را به او بخشیدیم.

حضرت ذوالقرنین(ع) نیز با استفاده از اسباب مناسب هر کاری به هدف مشخص خویش دست یافت که در آیات ۸۵ و ۸۶ و آیات دیگر همین سوره تبیین شده است.

البته ما بیشتر با اسباب عادی و معمولی و حسی آشنا



شکر خدا گفتن شکری دیگر می‌طلبد

روی عن علی بن الحسین (علیهماالسلام) قال فی بعض مناجات:
«كَفَيْتَ لِي بِتَخْصِيلِ الشُّكْرِ وَ الشُّكْرِي يَاكَ يَنْقُزُ إِلَيَّ شُكْرٌ فَكَلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْخَمْدَ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْخَمْدَ.»^(۱)

روایتی ازامام زین العابدین (ع) منقول است که حضرت در بعضی از مناجات‌هایشان این جملات را خطاب به خداوند عرض کرده‌اند:«كَفَيْتَ لِي بِتَخْصِيلِ الشُّكْرِ»؛ چطور می‌توانم شکرت را کنم، «وَ الشُّكْرِي يَاكَ يَنْقُزُ إِلَيَّ شُكْرٌ»؛ چون اگر شکر تو را کنم، خود همین شکر کردن، شکر دارد. چون انسانی که شکر خدا را بجا می‌آورد، مثلاً می‌گوید: «لَكَ الْخَمْدُ» یا «الْخَمْدُ»، گفتن این «الْخَمْدُ»، خودش نعمتی است که خدا به من توفیق این نعمت را داد. تازه همین گفتن «الْخَمْدُ»، نعمتی معنوی است که بالاتر از مادی است. لذا توفیق اینکه توانستم خدا را حمد کنم، نعمت بزرگی بود که خداوند به من عنایت کرد لذا این هم شکر می‌خواهد.

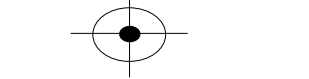
هروقت به تو گفتم: «لَكَ الْخَمْدُ»، تو را شکر گزارم، حمد شکر است، ثنای الهی است. هروقت این‌را گفتم: «وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ»، به خاطر همین «لَكَ الْخَمْدُ» که گفتم، «الْخَمْدُ» که گفتم، بر من واجب است که به به خاطر این حمدی که کردم باز باید بگویم «الْخَمْدُ». تا گفتم «الْخَمْدُ» باز هم بعشد باید بگویم «الْخَمْدُ». پس من قدرت ششکر‌گزاری تو را ندارم. لذا حضرت در ابتدا عرض می‌کند:چطور می‌توانم شکر تو را بجا آورم، چون تا تو را شکر کنم همین شکر تو را می‌خواهد. این جملاتی از مناجاتهای امام زین العابدین (ع) بود.

که حضرت فرمودند: خدا خطاب به حضرت موسی(ع) می‌گوید: من را شکر کن تا من آن حق شکر‌گزاری. آنجا هم حضرت موسی همین حرف امام زین‌العابدین(ع) را می‌گوید. می‌فرماید: چطوری می‌توانم حق شکر تو را بجاآورم؟ حضرت موسی به خدای می‌گوید:باید قدم، خداوند خطاب به او می‌فرماید: همین‌که علم پیدا کردی، حق شکر‌گزاری را بجا آورده‌ای. همین‌که علم پیدا کردی که نعمت را من به تو داده‌ام، همین حق شکر‌گزاری است.باب شکر‌گزاری بحث مفصل و جدایی است.

ابو اسحق

شکر سه قسمت دارد: شکر درونی قلبی، شکر لفظی، شکر عملی. شکر قلبی یعنی انسان در دلش بداند که این نعمت را چه کسی به او داد. همین‌که دانستی کی داده، این شکر قلبی است. وقتی بعد از اعطای نعمت می‌گویی مستحکم، این شکر لفظی است و وقتی نعمت را در راه رضای آن کسی که به تو داده مصرف کردی، این می‌شود شکر عملی.

لذا خداوند به حضرت موسی خطاب می‌کند که: همین‌که بدانی من نعمتی را به تو دادم، این شکر است، حق شکر است. بیشتر ما از علم به اینکه این نعمت‌ها از کیست و چه کسی به ما داده است، غفلت داریم. اگر این‌را بدانیم، هم شکر لفظی و هم شکر عملی را به یاد می‌آوریم. که شکر عملی مانع از معصیت است. «پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)



بوده و با آنها سر و کار داریم. از این رو، وقتی می‌نشویم که مثلاً تقوا سببی از اسباب علم لدنی و دانش حضوری و تعلیم خداوندی است (بقره، آیه ۲۸۲) یا تقوا عامل نزول برکات است (اعراف، آیه ۹۶) یا شگفتی با آن مواجه می‌شویم؛ در حالی که اسباب امور و اشیا، اختصاص به همین اسباب مادی ندارد، بلکه اسباب غیر مادی نیز از اسبابی است که باید به آنها توجه کرد. به عنوان نمونه همان طوری که دارو

و غیر مادی اختصاص یافته است؛ زیرا خداوند می‌خواهد این مطلب را آشکار کند که اسباب معنوی در جهان مادی نه تنها تأثیرگذار است، بلکه تأثیرگذاری آن بیشتر از تأثیرگذاری اسباب مادی است.

اعتماد به خدا، نردبان ترقی انسان

اکنون که دانسته شد دنیا دارالاسباب است و انسان باید برای هر چیزی سبب مناسب آن را بشناسد و از آن بهره

(بحرالانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۴).
خداوند در قرآن می‌فرماید: یا ایها الناس اتم الفقراء الی‌الله والله هو العلی‌الحمد؛ ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است. (فاطر، آیه ۱۵) همچنین خداوند در آیه ۲۸ سوره محمد(ص) می‌فرماید: والله العنی و اتتم الفقراء؛ و خداوند غنی و شما فقیران هستید.

به مناسبت سی‌ام ذی‌القعدة سالروز شهادت حضرت جواد(ع)

نردبان ترقی از نظر امام جواد(ع)

■ منصور هادی‌زاده

آفریدیم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاهرگ او به او نزدیکتریم. بنابراین، وجودی فقری انسانس و هر موجود دیگر این معنا را اثبات می‌کند که انسان تنها باید به خداوند غنی اعتماد و تکیه کند و همان طوری که وجودش از خداست هر چیز دیگری را از خداوندی خواهد که کامل و غنی و حمید است و جهل و بخل در وی راه ندارد.

کسی که به خدا پیوست و خداوند را تکیه‌گاه خویش قرار داد، دیگر نیازی به غیر خداوند ندارد و از همین رو از آنها مستغنی می‌شود. چنین استغنائی از مردم فرصتی را موجب می‌شود تا به خدمت به خلق برای رضای خداوند بپردازد بی‌آنکه چشمداشتی داشته یا منتی بگذارد و یا توقعی از آنان حتی برای تشکر زبانی داشته باشد. این گونه است که به غنای واقعی نزدیک می‌شود، چنانکه امام جواد (ع) فرموده است: غنی المؤمن غناه عن الناس؛ توانگری مؤمن

*** کسی که به خدا پیوست و خداوند را تکیه‌گاه خویش قرار داد، دیگر نیازی به غیر خداوند ندارد و از همین رو از آنها مستغنی می‌شود. چنین استغنائی از مردم فرصتی را موجب می‌شود تا به خدمت به خلق برای رضای خداوند بپردازد بی‌آنکه چشمداشتی داشته یا منتی بگذارد و یا توقعی از آنان حتی برای تشکر زبانی داشته باشد.**

این فقری که در قرآن برای انسان اثبات می‌شود فقر هویتی و فقر وجودی اوست؛ به این معنا که انسان سر تا پا نیاز است و ستون فقراتی ندارد که او را بر سر پا نگه دارد، بلکه همانند پیچک است که همواره نیازمند تکیه‌گاه است تا بدان تکیه کند. این فقر در تمام ابعاد وجودی انسان ساری و جاری است و اگر دمی خداوند در انسان جریان نداشته باشد نیست و نابود می‌شود؛ از همین رو خداوند غنی و بی‌نیاز و حمید و ستوده از روی بی‌نیازی خویش به انسان و همه هستی توجه می‌کند و آنها را به وجود خویش بهره‌مند می‌سازد؛ و از همین رو خداوند پیش و پس و همراه هر موجودی است و به خود موجود از خودش نزدیکتر است؛

*** هر موم جمعلسی می‌فرماید: بودند مردانی که وقتی برای کسب و کار می‌خواستند از منزل خارج شوند، زن و بچه آنان می‌گفتند: از اینکه وارد کسب حرام شوید پیر هبیزید، پوشاک و خوراک و نفقه ما را بپانه قرار ندهید، تا مجوزی برای تحصیل حرام شود. ما بر گرسنگی و سختی طاقت می‌آوریم، ولی بر عذاب قیامت صبر و طاقت نداریم.**

حیواناتی که بناست حمل مصالح کنند ظرف‌های آب و علف بگذارید، مباد که حیوانی در حال گرسنگی و تشنگی حمل بار کند، که این پسند خدا و وجدان نیست، صاحبان مراکب حق زدن حیوانات را ندارند. ساعات کار باید معین باشد، اما نسبت به بنا و کارگر، راقف و محبت اعمال کنید، مزد آنان را مطابق رحمتشان بدهید، با زبانی نرم و لئین به وقت نیاز به تذکر، به آنان تذکر دهید، دل کسی را مرنجانید، خانه‌های اطراف را به قیمت بخرید، چرا که می‌خواهیم خانه عبادت و مرکز زیارت و محل درس و بحث علوم الهی بسازیم، مباد که ذراهی ستم به حیوان و انسانی برسد، که به ارزش عمل و قیمت کار لطمه خواهد خورد!!

امیرالمومنین(ع) در نهج‌البلاغه فرموده: فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم، همه شما در برابر قطعات زمین و چهارپایان مسئول هستید.

این عالم می‌گفت: اغلب اوقات، گوهرشاد خانم به مسجد جهت سرکشی و دستورات لازم می‌آمد. روزی یکی از کارگران به طور ناگهانی چپره او را دید، دلپسته او شد، جرأت اظهار نبود، موقعیت به نظرش خیرتراک می‌نمود، گوهرشاد خانم همسر شاهرخ میرزا و عروس شیعه کورکانی بود، این دلپستگی و علاقه، جا نداشت، ولی کارگر ساده این مسائل برایش مفهوم نبود.

ریض شده، در گزارش کار روزانه مسجد از بیماری آن کارگر که در خانه‌ای خرابه با مادرش زندگی می‌کرد آگاه شد، به عبادت او رفت، بیمار در رسترس بیماری با رنگ پریده و ضعف حال ناله می‌کرد، پس از احوالپرسی و اصرار نسبت به علت بیماری، به ناچار مادر آن کارگر ساده که ساده‌تر از فرزندش بود مسئله را فاش کرد، گوهرشاد خانم بدون اینکه خشمگین شود و از موقعیت بالای مملکتی آن ما را بر محرم حضرت سیدالشهدا(ع) بردند و الان در فضای ملکوتی برخ زندگی خوشی داریم!

درسی که بانو گوهرشاد به جوان عاشق داد
در ایام کودکی و نوجوانی به دنبال حالات دینی پدرم و برخوردهایی که آن بزرگوار به اهل علم و مسجد و مجالس مذهبی داشت، عاشق عالم ربانی و مسجد و مجالس الهی شدم، رفت و آمدم به مراکز مذهبی و نشست و برخاستم با عالم واجدشرایط، در دوران طاغوت که کشور و دردی از مردم به خصوص جوانان غرق فساد بودند، برای من و شش‌گیری باطنم بسیار موثر بود، پدرمدها همان مایه‌ها

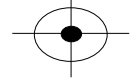
که از خانواده و مسجد و عالم ربانی گرفتم در سنین ۱۶ و ۱۷ در سال ۴۲ با مشقی خاصی به سوی حوزه علمیه قم کشیده شدم و طبعاً در حوزه علمیه قم برخورد وسیع‌تری با علم و عالم پیدا کردم.
در ایام تحصیل علوم اسلامی به دیدار اهل حال و چهره‌های برجسته موفق شدم، به یاد دارم داستان شگفتی که می‌خواهم نقل کنم از کدام عالم شنیدم، ولی داستانی جالب و آموزنده است و نشانگر موقعیت فکری و روحی زن، آنگاه که احکاح وجودش با باران ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح عجین شود.

آن بزرگمرد می‌گفت: سزنده مسجد گوهرشاد، در کنار مرقه مطهر حضرت رضاع)، که از بامنفعت‌ترین مساجد روی زمین است و شبانه روز هزاران رکعت نماز و هزاران بار زیارت در آن خوانده می‌شود و دهها مجلس درس جهت تعلیم علوم اسلامی و تربیت عالم ربانی در آنجا برپا می‌گردد، زن با کرامت، با سواد، متدینه، اندیشمند و پاکدامنی بود.

پیش از ساختن مسجد به معماران و دست‌اندرکاران گفت اولاً از محل آوردن مصالح ساختمانی تا مسجد جهت

معارف

Maaref@Kayhan.ir



صفحه ۶ یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۴ ۲۹ ذی‌قعدة ۱۴۳۶ – شماره ۲۱۱۵۶



چراغ راه

لزوم تدبیر قبل از عمل

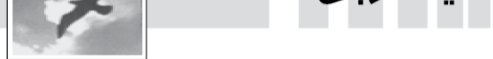
قال الامام الجواد(ع): التدبیر قبل العمل یؤمّن من الندم

امام جواد(ع) فرمود: تدبیر و اندیشه‌ش قبل از انجام هر عمل، و

عاقبت‌اندیشی در هر کاری، انسان را از ندامت و پشیمانی ایمنی می‌بخشد.^(۱)

۱- عیون اخبار الرضاع)، ج ۲، ص ۵۳

حکایت خوبان



نجات اباصلت از زندان مأمون

ابصلت هروی نقل می‌کند که بعد از شهادت و به خاک سپاری امام رضاع) به امر مامون مرا به زندان بردند. مدت یک سال در حبس به سر بردم. این مدت بر من بسیار سخت گذشت و دلتنگ شدم. شبی بیدار ماندم و به عبادت و ذکر و دعا پرداختم و محمد و آل محمد(ص) را شفیع خویش قرار دادم و به آنها متوسل شدم و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا از آن وضع نجات بخشد. هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم ابوجعفر محمدبن علی(ع) بر من وارد شد و فرمود: ای اباصلت! سینه‌ات تنگ شده است، و صبر و تحملت تمام گشته؟ عرض کردم: آری، به خدا سوگند فرمود: برخیز و با من بیرون آنگاه، دست مبارک خود را بر غل زنجیرهای من زد و همه را گشود و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در حالی که نگهبانان مرا دیدند، اما به کرامت آن حضرت قدرت سخن گفتن نداشتند. وقتی که از درب زندان خارج شدیم، امام جواد فرمود: برو به ام‌ان خدا، تو را به خدا سپردم، بدان که بعد از این هرگز با مامون روبرو نخواهی شد، و او هم تو را نمی‌باید. ابصلت می‌گوید: همچنان شد که امام فرمود، به طوری که تاکنون مامون بر من دست نیافته است.^(۱)

۱- عیون اخبار الرضاع)، ج ۲، ص ۲۴۵

پرسش و پاسخ

مفهوم و موارد استعمال فتنه

پرسش:

مفهوم فتنه چیست و در چه مواردی در قرآن کریم استعمال شده است؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال ضمن تأکید بر اینکه آزمایش و امتحان انسان یک سنت الهی و همگانی است و تأثیر بسزایی در سعادت، شقاوت، پاداش و کیفر انسان‌ها دارد به موارد استعمال فتنه در قرآن کریم شامل: آزمایش شکر، مال و فرزند، کفر، بزه، عذاب کردن، کشتن و سوختن اشاره کردیم. اما در بخش پایانی دنباله مطلب را بی می‌گیریم.
۹ – گمراه شدن: «کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از آن نیستی آنها کسانی هستند که خدا نخواست دل‌هایشان را پاک کند در دنیا رسوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد. (مائده – ۴۱، «هرگز نمی‌توانید کسی را با آن) فریب دهید.» (صافات) – ۱۶۲)

۱۰ – برگرداندین: «و از آنها بر حذر باش، مباد تو را از بعض احکمی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند!» (مائده – ۴۹)

۱۱ – دیوانه شدن: «که کدام یک از شما مجنونند!» (قلم – ۶)

۱۲ – لغزآیندین: (بنی اسرائیل – ۷۳)

۱۳ – عبرت: «گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم پروردگار! ما را مورد شسکتجه گروه ستمگر قرار مده!» (یونس – ۸۵)، «پروردگار! ما ما یایه گمراهی کافران مرده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی!» (ممتحنه – ۵)

۱۴ – عنذر: «سپس پاسخ و عنذر آنها چیزی جز این نیست که می‌گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم!» (انعام – ۲۳)

بلاد در قرآن به سه معنا آمده است:

۱. آزمایش: «این مسلماً همان امتحان آشکار است!» (صافات – ۱۰۶)
۲. نعمت: «و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.» (بقره – ۴۹)

۳. محنت: «و آنها را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزموندید» (اعراف – ۱۶۸) و

شما را با بدبها و خوبیها آزمایش می‌کنیم» (انبیاء – ۳۵)

بنابراین «فتنه» عبارت است از سلسله تدابیر و اقداماتی است که به منظور ایجاد تفرقه و نفاق میان دو فرد و یا اجتماع انجام می‌شود. بر این اساس می‌توان اقدامات داخلی و خارجی در راستای به هم‌زدن وحدت دینی و ملی افراد جامعه را «فتنه» نامید که به آشوبگری و تخریب می‌انجامد. فتنه در زبان فارسی به معنای امتحان کردن، آزمون، گمراه کردن، ضلالت، اختلاف میان مردم، آشوب، محنت و عذاب است.
۱- در **روض الجنان**، فتنه این‌گونه معنا شده است: «اصل فتنه» امتحان باشد و آزمایش و آن بیلبت ابلاهایی] که باطن آدمی به آن پیدا شود را فتنه خوانده و خصلتی و حالتی که به پدید آمدن آن، مردمان به یکدیگر ظلم کنند.

۲- علاقه بسر این، اصل واه فتنه به معنای گداختن طلا در آتش به منظور جدا کردن خالصی‌ها و ناخالصی هاست.

۳- این واژه در قرآن نیز دارای معانی متعدد است که می‌توان به پنج عنوان آزمایش؛ عذاب و یا اسباب عذاب؛ ایجاد فساد و نفاق؛ و شرک به خدا و در قرآن اشاره کرد. در تمامی موارد کاربرد فتنه در قرآن، به ویژه در آن‌جا که متضمن معنی آزمایش است، معنای گداخته شدن طلا به منظور جدا شدن خوبی آن از ناخوبی به نحوی گنجانده شده است. از سوی دیگر گاهی فتنه در قرآن در جایگاهی استعمال می‌شود که به فعل صادره از سوی خداوند نسبت داده شده و در این موارد دارای حکمت و تدبیر الهی است و معمولاً با معنای «آزمایش» (صنکوت – ۳) همراه است. در مواردی فتنه به اعمال بدنگان نسبت داده شده که مورد مذمت پروردگار است. در قرآن مجید هر‌جا که درباره بشر آمده مراد فتنه مذموم و آزمایش ناهنجار است.

سlovak عارفانه



معنای شدت حب سالک به خدا

(بدان ای سالک راه حق) محبوب اصلی و انتصاری دنیادار، التذاتذات دنیوی و متعلقات آنها است و کاری به خدا و پیغمبر ندارند. اما کسانی که آخرت را هدف خود قرار داده و به خدا تعلق قلبی دارند، وابستگان به مافوق ماده هستند و محبتشان به الله بیشتر از هر چیز دیگری است.

«الذین امنوا اشد حباً لله» - (بقره- ۱۶۵).

از این معنیر معلوم می‌شود که نوع محبت داریم، محبت ذاتی و عرضی، یا محبت اصلی و تبعی. چون اهل ایمان، نسبت به خدا محبت شدیدی دارند و محبتشان ذاتی است، محبوب اصلی آنها، معنویت است. معنای «شد حببانه» اصلاً این نیست که انسان به غیر خدا حب و محبت نداشته باشد، بلکه حب به خدا یا داشتن رابطه عاطفی با دیگران، هیچ منافاتی ندارد. داشتن رابطه عاطفی با پدر، مادر، همسر، برادر، خواهر و بستگان و حتی کسانی که انسان با آنها تعلق پیدا کرده است. مانع حب الهی نیست، بلکه مسئله آن است که انسان چه محبتی را اصلی و ذاتی بداند و کدام علقه را تبعی و فرعی بشمارد.^(۱)

۱- رسالت بندگی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی، ص ۲۱۲

^[1] (بحرالانوار ج ۹۱ ص ۱۴۶